بازایستند. به این ترتیب معلوم نخواهد شد که چه موقع مسابقه تمام شده.»

بنابراین همه افراد گروه به مدت نیم ساعت در روی مسیر دایره‌شکل دویدند و همگی دوباره حالت خشك شدن را احساس کردند، و دودو ناگهان صدا زد:

«مسابقه تمام شد!» و همه درحالی که نفس‌نفس می‌زدند از حرکت بازایستاده و در یك جا جمع شدند و سؤال کردند:

«چه کسی برنده شده؟»

دودو برای پاسخ گفتن به این سؤال مدت زیادی فکر کرد، به‌همین دلیل زمانی طولانی نشست و انگشتش را روی پیشانی‌اش قرار داد، در حالی که بقیه اعضای گروه در سکوت انتظار می‌کشیدند. سرانجام دودو گفت:

«همه برنده شدند و همه باید جایزه بگیرند.»

دستجمعی پرسیدند:

«ولی چه کسی جایزه‌ها را می‌دهد؟»

دودو گفت:

«چه کسی؟ معلوم است، او»، و با انگشت خود آلیس را نشان داد، و همه گروه فوراً به دور آلیس حلقه زدند در حالی که با صداهای ناهنجاری فریاد می‌کشیدند، «جایزه! جایزه!»

آلیس نمی‌دانست چه‌کار باید بکند و با ناامیدی دست در جیبش فرو برد و یك جعبه نقل بیرون کشید (که خوشبختانه آب شور به درونش نفوذ نکرده بود)، و آنرا به‌عنوان جایزه دست به دست چرخاند. به هر نفر یك عدد رسید.

موش گفت:

«ولی خودش هم باید جایزه بگیرد.»

دودو بی‌درنگ پاسخ داد:

«البته.» و در حالی که سرش را به‌سوی آلیس برمی‌گرداند پرسید:

«دیگر چه چیزی در جیب خود دارید؟»

آلیس با لحن افسرده‌ای گفت:

«فقط یك انگشتانه.»

دودو گفت:

«پس آنرا به این طرف بفرستید.»

آنگاه یکبار دیگر همگی آلیس را احاطه کردند، و دودو با متانت انگشتانه را به آلیس هدیه کرد و گفت:

«ما از شما خواهش می‌کنیم این انگشتانه قشنگ را بپذیرید.» و هنگامی که تعارف‌ها خاتمه پذیرفت، همگی شادی کردند و فریاد کشیدند.

آلیس فکرکرد که همه این حرفها چقدر پوچ هستند، اما آن گروه آنقدر